بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر [illegible]

چون [illegible] بار ... که [illegible] است [illegible]

سلیقه [illegible] بود [illegible] آنکه بحسب بادی رای از علامات

مرض ... آثار احتراقی که [illegible] است پیدا

[illegible] المرض [illegible] که استعمال [illegible] برداشت

مسطفیات [illegible] اخراق بود در تسکین سوزش

این مرض نافع افتد و نیز چون احتراق کیفیتی [illegible] متعلق باد

باید که استفراغ [illegible] این علت نماید و حالا [illegible]

60

۱۸۲

[illegible] دال است چه باستعمال مبردات در بسیار مقام بر عدم

[illegible] ترتیب و از استفراغ ماده به خصوصه و اخراج مواد

[illegible] آن غیر [illegible] الجبن که بزعم اطبا دستور است

[illegible] و سودا [illegible] [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] منافع المفاصل [illegible] [illegible] و علاج

[illegible] امراض سوداوی [illegible] عدم

ظهور نفع [illegible] [illegible] سلوک و مدار علاج

باستعمال ادویه ای که [illegible] مخالف قوانین منضبطه

و قواعد مندرجه کتب طبی است [illegible] مرتب

[illegible] اطبا [illegible] ظهور نفع از آن ادویه در [illegible]

[illegible] [illegible] بازاله

ماننده و تحیر الجمله استعمال او دیگر طبق قواعد دینی

غیر معتمد و این امر عند الجهال موهم علوم الضباط قواعد

و ظهور منافیه از آنچه مخالف قواعد است [illegible] از این

[illegible] بل بر آن است [illegible] علوم مراتبات حوائد [illegible]

[illegible] گردد امر [illegible]

و ما [illegible] محقق ایند ایران رساله [illegible] گردد و توهم

تمهیدی بر [illegible] جلد ساز دهیم و [illegible] آنچه در رساله

و سه دیگر ما [illegible] المختار [illegible] ایم و طبع کتابت

چاپ رسانیده [illegible] سخ نوشتم اول نسخه

ظهور تعلیم از این عرض حاصل و نسخه در [illegible] اجرای اخلا

ارادو [illegible] مراد تحریر و قبل آنکه تجهیز و واحد

قواید [illegible] مهم است که مساعی بلیغه بتفکر در حال جزئیات
[illegible] مبذول کرده اند که احکام آن جزئیات متوارده از ازل
[illegible] دارد و اولی استنباط قاعده بر علمی منسوب بحکیمی
را [illegible] لیه استقبال تمرین سخیفه کتب
[illegible] جزئیات فاد استنباط کرده اند تا از جمال آن در رعت
او موده اند بسهل وجوه و طرق برسد و نتیجه آن [illegible] اجزا
از معاملات [illegible] انتفاع بهره دارد و از اینجاست که [illegible]
در صنعتی [illegible] و [illegible] نمایند پس
[illegible] و امراض نیز تا حدی [illegible] معروف اطبا و حکما
[illegible] ایم اموز در السنه اند و تهذیب قوانین آن [illegible]
[illegible] و صرف سعی [illegible] آنها هم [illegible] و نیز قواعد جزئیه

مقرر شده اند تا انجم در باب علاج از قواعد جزئیه مستنبط توانند [illegible]

استنباط آن از کلیات قواعد تمکن نمود و لهذا این قدر امور

باستقرار در یافته [illegible] علامات [illegible] قواعد جزئیه معالجات از

مندرج [illegible] ایراد [illegible]

حصر امراض [illegible] طبیعت [illegible]

غیر متناهیه [illegible] حسب اصل امکان حدوث امراض [illegible]

جدید غیر مشروح نیز محتمل باشند و از [illegible] جمیع

و دلایل [illegible] جمیع [illegible] علاج [illegible] بپردازد که همه

عملیات از جمله ذخایر [illegible] اینست ما [illegible] از

ما نسبت لفظ آن نکته است یعنی بیان دو [illegible] علاج

ایمرض با قواعد [illegible] دو [illegible] بود [illegible] حدوث [illegible]

جبلت

چرا که ... نیست چنانکه از بروز شور و تغیر لون و ظهور آثار
... و اخبار ظاهرست و نیز مرض ... بجمیع اینها تعلق آن
بیست و ... البته ... از ... مضرو ... مراضی نیست که متعلق
شده ... مرض ... صنف ... ماده اخلاط
... و سبب ...
چون علاوه ازین دستور معالجه امراض مقلطبه ...
... قواعد ... اینها ...
... امراض ...
... قواعد معالجه امراض
... بلکه در ...
... ثابت ... که بهمه اینها تعلق ... اولا ...

زا فنون و واقع است همچنان شغلی [illegible] ربوبیتی قرار [illegible]

مشتمل و لازم نیست که انجم در باب آنها [illegible] اجابه

انشد [illegible] درازای سوی زایجات [illegible] و تکه تبیین بخشد [illegible]

[illegible] ... جلسه استخراج [illegible] حرکت [illegible]

عروق آن [illegible] طبایع [illegible] اصل [illegible]

و در جواب [illegible] عروق و رفاق [illegible] مستعد

[illegible] بر اراده امراض [illegible] ... علاج [illegible]

باستخراج [illegible]

باشد پس این قواعد از [illegible]

زایجات [illegible] باشد [illegible]

در تعیین آنها قواعد و [illegible] ... قواعد را

[illegible]

[illegible] مستوربلانده وبرسروم بيع اوديركه استعمال

نت وحوالات [illegible] دايد عبور بايد وانتقالم هرچند متقتضي لسبط

ات معني ح [illegible] و [illegible] الجزء واحسعار [illegible] يولي باد

ارالخوتل رث [illegible] له [illegible] ايدي

ن ميا

ده [illegible] بو نيله مرض بار اوده [illegible] معني [illegible] جا باده لي

متعلق مينو بيني محرون وراشتين وبواسطه وتوق [illegible] زماع تكلف

ويلبه زره واده ور [illegible] نه عبد ربيد عملوي تار

[illegible] عثمن م سند آن كيفيه

[illegible] نه حسب لار قوبن بر جسد ترا خلا

[illegible] ده [illegible] ربل ميدبو بار

بلاغ له معام [illegible] يار [illegible] انفصاب ازكبد بواسطه اوره

داخل دوا از قلب بواسطه شرائین وا رواح که اجزاء لطیف ان الدم دو ماتی

کرماده تولید میشود بست متعلق میشود وچون تمام اعضا احساس ولیجی

ودر جمیع این کیفیت در اجزای اینه جعلوا الحیاة بمده [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] بواسطه روح

[illegible] کتب طبیه ثبت نموده است چند

[illegible] تمام ان به شبیه المرض محتمل وسعالجه ان ماده وتخصیصه المرض

[illegible] الطور وتقسیم

[illegible] وان امراض خود

[illegible] بیماری قوی

[illegible] علاج ابا

ودر طریقه [illegible] بیوست [illegible] ریست [illegible] المنه [illegible] است مردود

[illegible] دراجع [illegible]

۱۷

[illegible] مدیم [illegible] وار کیفیات غیر اوله مثل [illegible] منتلا

[illegible] استلزام معده [illegible] وجع سیلان [illegible] جمله امتلا

[illegible] سیتقی [illegible] صفرا [illegible] بینمایند و در بینات [illegible] اعات [illegible]

[illegible] غیر اوله [illegible] بر [illegible] تقفا و در [illegible]

[illegible] صفرا اکیفیت [illegible] بالدیر جار [illegible]

جایز دار [illegible] کیفیت ایمرض [illegible] تعفن [illegible] حسی ار کیفیات اولد

[illegible] اوله در باب [illegible]

[illegible] عفونت کیفیتی [illegible] کم [illegible]

[illegible] فنار [illegible]

[illegible] فنار [illegible] یا باستفراغ انلر [illegible] یا تحلیل و تخفیف

دستگیر ... مره منوریه که از جروق جار است و مستقر و ... ا اعلیه

عزوی را و جار ... سبیلی ... بیو و گر ... آن رطوبات

شد و ... صفا ... ستعد ... آن ... جاح ...

ما ... بر ... اگر ... او ... منصی اوقات ...

و ... و ... بالبته جاج ... لزوم کثرت شهوت جاج ...

با ... طبیعت چون ... است ... آن باده ... مقوی ...

از استعمال او ... باد ...

منو ... افعا

تجفیف چون ...

حار و چون باده ا

خلو ... باید ...

و [illegible] بده و دانه رسد و از شی چند صفت ادراک [illegible]

سته هر یکی بار شعوبات باقتدار زیاده که با سیمین قائم است فی آن با

[illegible] راه اصلاح سیمینه ایم [illegible] صاحب یکی یافته زنافیه است در

زنای [illegible] در کیفیت سیمینه نتوان کرد بلکه برای آنکه [illegible] با

مخصوص [illegible] چون در مقابله سیمینه ایم [illegible] کرده نقد کسب عقل

دریافتند که چون این عرض تعلق بماده منوبه دارد اصلاح کنند تا

ماده آنکه [illegible] در آنها ابدا نسبت نهی داد اصلاح آن بود در

هر کسی [illegible] بنام نیستند اما بعد نسبت [illegible] یا سیمین

[illegible] بیاید رسنا و تمام [illegible]

[illegible] سیم سوم زیاد شد نزد و

خود را [illegible] بجای [illegible] زنام سوالید ثلثه نمبر له

[illegible] بعد [illegible] زیبق است در تمام اجساد

دانند [illegible] که استخوان [illegible] زمین از زمان [illegible] بعد بیرون [illegible] چنانکه [illegible] عالم

حیوانات [illegible] دانند و از جمعی علما منقول [illegible] که اول چیزی [illegible]

[illegible] هم [illegible] و بر آن صورتی [illegible] فالحق [illegible]

[illegible] تعالی و خلق [illegible] مرتبی [illegible] نموده [illegible] الحکیم [illegible]

[illegible] از اول الخلق [illegible] و هر قدر که میتوان بر اطلاق [illegible] نموده [illegible]

[illegible] نقشبند خلق [illegible] متاخر نموده پس خلقت [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] و تنمیه و تولید نسل [illegible] بر خلقت [illegible] قیود [illegible]

[illegible] خلقت نبات مقدم [illegible] وصف [illegible]

نبات [illegible] وصف حس و حرکت [illegible] صفت حیوان [illegible]

که بر صفات حیوان [illegible] [illegible] و در این

[illegible] انسان [illegible] خلقت [illegible] مقدم [illegible]

۱۲ل

باید [illegible] دانست که انواع [illegible] اکثر ترکیبست

باید به رتبه استحکام [illegible] بنیت نسبت [illegible] [illegible] لذا اولو

[illegible] ببینید از بعض [illegible] تحکم [illegible] لیها و بعض اکثر ترکیب است بار که

اول محکم [illegible] سوا ایند بلکه باشند و [illegible] ترکیب ایشان تمام سوا ایند

حاصل آیند و بعض ترکیب معین بر سبیل ترتیب ادا افتند بسبب

دیگر و [illegible] سرعت قبول او گردد میوه متعدده متنوعه را اینها

آن [illegible] [illegible] بر هیئت تحصیل شوا ایند بلکه واما اصطلاح [illegible]

[illegible] استنباط از [illegible] که چون [illegible] در [illegible] حب [illegible] مطابق

[illegible] [illegible] [illegible] با قیتند و اصطلاحات

[illegible] [illegible] حسوت [illegible] ترتیب اجزاء

[illegible] ترکیب و بعض [illegible] [illegible] رفتند که امالاً ازآن بهم بگیری

[illegible] ی مملکت [illegible] الجم که اصل خلقت [illegible] دی [illegible]

ابست کویا آن [illegible] صنعت مستحضر بوده [illegible] اگر ممکن بشد که بر

انتشار دیه ترکیب خلقت [illegible] با شد [illegible] با کبریت اصلا

[illegible] از قبیل امراض خلقت ان اجساد بوده اند [illegible] قیاس حکما

در باب مقررین للعلوات اقتدا و بعد الیوم ارانی فکر کردند چون معالج

امراض خلقیه اجساد سبعه با زیبق مشهور است و بموجب آنکه بیست

بلکه ترکیب ان اجساد در اصل حقیقت از زیبق [illegible] جسم

از [illegible] ممکن نیست که اصلاح امراض جل [illegible] با زیبق کنیم حاقه

مرض [illegible] که بمعنی الیا [illegible] زیبق [illegible]

بعد اصلاح و اعطاء رقوت [illegible] عنش

استه [illegible] ازاله مرض جل [illegible] عالی [illegible] درب [illegible] فت نمودند

کرد بود

[illegible] زیبق [illegible] اصلاح [illegible] زیبق [illegible] دخلی [illegible] باید

[illegible] کیفیت ترباید [illegible] باز [illegible] زیبق

[illegible] در [illegible] [illegible] آن اختیار [illegible]

[illegible] مستعمل [illegible] زیبق [illegible]

[illegible] و صول و نفوذ آن با اجزا [illegible] متعقد

[illegible] آن با [illegible] آن در [illegible] و ما را زان [illegible]

[illegible] و [illegible] زیبق [illegible]

[illegible] اجزا کبریت [illegible] زیبق باشد [illegible] کبریت بود [illegible]

[illegible] مستحکم [illegible] کبریت [illegible]

[illegible] از اجزا زیبقیه کبریت چون

[illegible] مستحکم [illegible] از [illegible] منعقد [illegible]

ی در بعض لغوق [illegible] شود و اکثر مستولی [illegible] اجزا [illegible]

[illegible] نفث از کیسه مثل شنکار فسد [illegible] ک [illegible] و طبقه

ماهیه و سم افعار و غیرها دریده [illegible] عرض از استعمال [illegible]

[illegible] بار ان اشباه صور [illegible] در لبیب [illegible] است نسبت

اجزا بقیه الحس اثاثی بر فور و مول آن بمعده منحدر و تحت نشود

[illegible] در بین چنانکه بحسب ثقل سیلان بجانب تحت [illegible] همچنان

بسبب لطافت اجزا میل بجهت فوق و بعد [illegible] بجنس [illegible]

هرگاه که بخلط طبیعی با چیز ممتزج باشد طبیعت آن چیز رقیق را از

حق را منحدر [illegible] و از جنبه [illegible] ملکت کرده [illegible]

معده انفعال پذیرفته و لطا [illegible] از [illegible] اجزا صفرا

انقسام یافته و متبخر شده اکثر [illegible] که مقام بعضی

بی لر

رو از ینجا بسبب جهد [illegible] بار ثقلی حاصل بود هم
ثقالت و اعصاب در تمام بدن منبث گردد و امتلاء [illegible] بجز عضلها
[illegible] اماء [illegible] [illegible] تعاون گیرد و ریا بوده از ینجا به اسطه
زبان و رگهای تغلیب نه ز آنکه امتلاء عفونه قلب [illegible] و [illegible] حرارتی
ذلوبه قوی نماید و در مقابله کثرت نقاده در رقیق بیشتر بود و [illegible]
آرد اگر دیر [illegible] ماده قوت نقاده و ارسمی حار معین آن [illegible]
سرا [illegible] [illegible] ابرص را ابتلاء سمنه و اختیار [illegible]
هم [illegible] تحلیل نفخ [illegible] [illegible] ابرص و نیز برای تنفیذ رقیق [illegible] گردد
[illegible] تسهید قاعده [illegible] [illegible] وقت که معالجه ابرص با [illegible] رقیق [illegible]
حال اگر [illegible] [illegible] بیقینه [illegible] سمینه ممتزج گی ازان
از [illegible] [illegible] ارسمی حار یا [illegible] را اگر بار رقیق

وا ... تیمه اسیکسیر اکحال ...

واد و زربیق ... بتر ... مرض شقیقه افتد مثل قلع مرض نماید و همچنان که

تنقیض زیبق تحلیل آن باد وار سم ... کیمیا ... مود آن

موضع ... از فوت کرد و از پی ما علده تو قلیں باد به زیبقیه مثل شنگرف

... شد تحلیل حکم آن ادویه زیبقیه سریع الاشتعال اند و در بدن حرارت

... نفوذ زیبق در تمام بدن کمتر و احتمال تحلیل اجزاء زیبقیه با شمع مذاب

... باز بیشتر است لهذا برای ازمان ... مجح

ادویه زیبقیه با شمع مذاب و ... بسیار به بدن ... فتیله آن برای

تدخین ... کرد تا به سبب سم در قبول انحراف آن ادویه را برای

... و شنبر مود محافظه اجزاء زیبقیه ... از تحلیل ... مدن

چون در طبیعت زیبق تصعد و ... تجربه برای ادویه ... علده

و به [illegible] و نیز سوء [illegible] مزاج حادث شده تا از [illegible] و

اسهال [illegible] مشوش باشند پس اگر شنگرف را با [illegible] بیمار

تا [illegible] سوم [illegible] گردد استعمال [illegible] نمایند فی آن در قلاع حادث

گردد و مواد [illegible] علی دفع کنند و اگر فقط شنگرف [illegible] را آماموم

آمیزند موجب اسهال [illegible] مواد از جانب اسفل شود و ضعف [illegible]

مدخنین کرده و [illegible] کنند آن ادویه [illegible] در قلاع آن مخصوص است [illegible]

[illegible] و با حدوث قلاع ملتهبه سریع [illegible] النفع [illegible]

[illegible] گردد شدید التأثیر در قلع ماده [illegible] سیلان لعاب

[illegible] اعضاء است [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] ماده را بجانب [illegible]

[illegible] جانب اسفل [illegible] تأثیر عظیم دارد و قلاعی که با استعمال زیبق

سادس آنکه موجب الم و درد نیست بخلاف بلادر

آن بدرمانهای [illegible] در نیابح بحلقی و دهن موجب [illegible] تحریک ارواح

زیبق که در [illegible] و هم مسئله بر زیبق موجود [illegible]

غایت [illegible] افتند بعد از حکما کیفیت [illegible] علاج زیبق را بجهت

نفس زیبق با دیگر ادویه قلیله [illegible] تقویت داده‌اند و بلادر را در [illegible]

البلادر [illegible] گفته‌اند بعد از خلفا آن بار زیبق اختیار نمودند و چون بلادر مشتمل

بود بر رطوبتی [illegible] گرچه که از عسل بلادر [illegible] حفظ زیبق از

نبرد و متفرق گردد لیکن چون بکثرت مقدار عسل بلادر [illegible] اجزا

[illegible] فقط عسل بلادر [illegible] قلیل المقدار [illegible] زیبق [illegible]

بعد از آنست که عسل بلادر در اکثر معجونات [illegible]

کردند تا زیبق را در اجزا [illegible] و نقاوه [illegible] .

[illegible]

[illegible] باشند و نیز [illegible] فعل با هم دارند بسبب مناسبتی که بکیفیت

[illegible] با [illegible] مخلوط شود [illegible] و [illegible] آن

[illegible] با [illegible] قرار داده‌اند تا زیبق با اجزاء دیگر نیک مخلوط

[illegible] ساند

[illegible] قیاس حکما بعد ترکیب اجزا در ظهور [illegible] مطابق واقع افتاد

و عجایب آثار در آن مشاهده شده و اما طریق تأثیر این ترکیب پس

[illegible] هر یک [illegible] از اجزاء مذکوره ساخته شده در لازم است

[illegible] ساخته شدن خود در [illegible] کنند و د.

[illegible] حرارت [illegible] زیبق که بکثرت [illegible] و امتزاج کیفیت [illegible]

از [illegible] الانفعال مسخر شود و حالتی

[illegible] زیبق را در صعود [illegible] اعلی زود [illegible] و اجزاء

زیبق ورم بیخ خایه مثل اصول زبان و عمود آن قرار گیرد

از بلادر کسیر ... از جهت موجب تورم غدد و بسبب قروح لسان گردد و ...

تکیفیت بلادر از مواد جذب کند و رفع جمیع ابدان

و تیدر که از غدد بیرون غره آن مواد دیگر مجتمع شود و ... گردد فم ...

گردد و یا بانجذاب بمواد ... که در خلل اعضا ... منتهی شود و تنقیه مواد

این مرض دست دهد و تتبع علل از اوجاع مفاصل و نقرس و ... و عقد

و غدد و ... و تشنج و اورام علیه بود او ... لسان و

... و ... اورام لثه معانی و لهات و ...

ورید و ... ساعیه و قوبا و جرب و حکه ...

و سفود ... و دار الثعلب و دار الحیه و دار الفیل و ... و ...

ابواب ... و صداع و ... امراض ...

[illegible] در تلقیه اسفناج و تقاد [illegible] سیاه برانگیزد و دوای این ترکیب
[illegible] بسیار در آن تنکیس زیبق خلط است که بالکلیه افتاده و اجزای
تلاقی اجزای مختلف است که تنکیس در بعض نسخ نسیان
بعید [illegible] باشد و [illegible] بیت باشد و شاید فوق تنکیس باشد
و در آن تنکیس باشد [illegible] خواه تنکیس باشد و تجدید سیاه تنکیس باشد
[illegible] باشد و قند سیاه کنند پس دوام اصل ترکیب این نسخه از همین
قند [illegible] از سبب [illegible] و فایده زیبق و بلادر که در اصل این ترکیب است
باشد [illegible] و نیز بلادر در تقویت دماغ و اعصاب [illegible] و دفع
است [illegible] و نسیان و تقویت حفظ دخل تمام دارد و
چون [illegible] مرض [illegible] بیشتر بسته امراض دماغیه تجربه آن
[illegible] مفید لهذا استعمال بلادر در اینجا مفید افتد و اما مقدار

بلادر پس آن تابع استعمال [illegible] است بعد [illegible] است [illegible] برای

انقدر و در [illegible] مستعمل میشود و نیز از فعال [illegible] را از اعضا

[illegible] بلادر و استعمال این حب با جزوات نیز برای

و نیز باید بعد استعمال حب [illegible] بخورند تا [illegible]

و همچنین تا [illegible] در [illegible] روغن [illegible] استعمال نمایند و اما [illegible]

که بار دو یا [illegible] درجه سیوم پس برای تحذیر و منع [illegible] او

[illegible] و [illegible] است و ابطال اثر او [illegible] و تقویت [illegible]

و [illegible] و منع نفث الدم را اگر از نفرت [illegible] شد

[illegible] و نیز برای احداث [illegible] در [illegible]

[illegible] انفع [illegible] نمایند و استعمال [illegible]

[illegible] نیز [illegible] است و اما [illegible]

[illegible]

ام جنس را سبب تجفیف رطوبات و تلطیف ریحی و

تنفیذ آن و دوای اسهال رطوبات و ضم معده و لمس ریاحی که بهترین تنقیه

دوا است تقلیل مواد و مواد اسنان و لثه و تسکین اوجاع اسنان

بجای [illegible] قوت [illegible] و [illegible] دفع استعداد [illegible] و سکته و لقوه و فالج

و ادرار و تحلیل [illegible] آن رطوبات و تعدیل تخدیر [illegible] و انا هم [illegible] در

حب [illegible] بلیله بنه برای تجفیف رطوبت و تلطیف و تنفیذ

ریحی و تسکین اوجاع [illegible] و [illegible] دوا [illegible] که

[illegible] بطور جنت خود حفظ قوت ادویه میکند

[illegible] و [illegible] که اعضا

[illegible] او و [illegible] دیگر را [illegible] و [illegible] او [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] و فایده [illegible] در [illegible] اصلاح آن کیفیت [illegible] درد [illegible]

دیگر ادویه را باید سوقی جوید و حمل آن خون لیتیم را دو موافق

سوداوی که بند صادف ساء به جهته اینمرض که زنیت و تلکینی دالا

ادرام صلبه را دفع آن سوادی بن ساو تلکینی از جلا تر

و بعض اشخاص ورای ترکیب تخم کرفس زیاده میکنند و در

ریق حادث نشود و دیار کسان فلفل زرد [illegible] یا اگر ور بار کنند و حب آن

بتر از بعض قبیل است در حب شت قلای دو چوب [illegible] بعض ادیبا

معتمد بوصلی سیاه و مصطکی سفید بقدر [illegible] زیادت دراده [illegible] و آ

دحه و دمال این هر دو چوب که از قبیل ادویه باید

[illegible]

در این ترکیب رخص ممنوع است زیرا که آن [illegible] ابی

را جون در مولیدی دخل است نمود باید که خود با جوار انجلا [illegible]

منی اندر سیند [illegible] گاه تا بنیاد [illegible] دیگر [illegible] بواسطه آن

[illegible]

[illegible] سبب ثبت رسید و دو از حسن این نسخه که در مرتبه اول ترکیب
[illegible] بیند نفط صبوره و [illegible] مساوی الوزن [illegible] کرد [illegible] را
[illegible] منکر دانند لیکن چون از ان [illegible] ثبت قلاع
[illegible] قلاع ان نقم او دیگر کردند و [illegible]
[illegible] منفم شد الکرمی موجب مزید احداث قلاع است [illegible]
[illegible] تا بند [illegible] ظاهر شده و لهذا
[illegible] در [illegible] مفردات این ترکیب [illegible] و این ترکیبی است
[illegible] داخل است و اما از جمله ترکیب [illegible] و [illegible] که
[illegible] است که [illegible] عقده که بحسب مصطلحات ابل
[illegible] است از [illegible] که مقصود است و زرنیخ و زاج [illegible]
[illegible] رسیده بود [illegible] و نقل [illegible] جمع [illegible]

علمیه کو فنر و باسم آن نصیب بسحق بلیغ نموده و معروف ... بمقدار یکبار

ارزان بلیغ نمایند و از عقب آن قدری تنور بار دوسم بپوشند و ازه

که نفع این دوا بسرعت ظاهر شود و اقتصار بمقدار کم فرماید

ترکیب مجرب بترتیب هر ترکیب اول ثابت در مطلع اکثر ... نماند

در باب استعداد تراکیب نواسیر علم اکسیر است در ترکیب ترکیب دیگر

که در آن ترکیب در اصل است می بسته ... سنا قلعی کوبیده

در بعض از جه با صحبت قلاع و در بعضی آن بار

غیر معروف کم در اکثر یک بار اجابت برلیه

و در استعمال سفیه و در بعضی عنایتی

و منافع بر جزو آن تقیاس اقراض ترکیب تجا کرد

خاصیت با طاوت بمقدار نسخه دیگر اسم انفاعه ...

دوم کافور قیصوری بقدر [illegible] در گل بار [illegible] سوده و با [illegible] سوده

بر [illegible] کافور در آن حل کرده و قدری آب آمیخته حب ها بقدر نخود ساخته یک یک

[illegible] یک حب با آب سرد بلع نمایند و اگر تشنه شد [illegible] باشند

یک حب [illegible] غذا نان نخود یا گندم بریانی و پرهیز از همه چیز

دهانند این حب تشنگی رفع [illegible] نه با [illegible] و اخراج لعاب

[illegible] و اما نسخه [illegible]

[illegible] رسید و این است که بگیرند [illegible] بقدر

[illegible] بکند و دو دام سوم [illegible] که اخته با رحم بقدر

[illegible] تا سوم [illegible] سوده را بر [illegible] آن بار

[illegible] زیر بدو فتیله سازند و حفره بعمق یک گز بریده در آن حفره

آن فتیله [illegible] ده بسوزند و بالای آن حفره برهنه تن چادر

بلکه خود بخود بچیده بنشیند و بینی و چشم را بر دو پای تر پوشند از بخار آن دود

به بانج و چشم برسد و بتمام اعضا برسد و در بعضی تراکیب با شیاف [illegible]

چهار دانگ مازوی سبز آمیز زرد و تا نیز این نسخه [illegible] و ما جدا این قلعای

صعب و استعمال قلیل کنیز الکبریت و طریقه تدخین همچنان است در

قلیان می کنند و برای التیام جراحت کام فی الجمله است و بارها تجربه

رسیده در آمده این است که بگیرند زرنیخ [illegible] مازوی سبز

عاقرقرحا [illegible] کبود و کوتوز و [illegible] [illegible] شنجرف [illegible]

از آن در چلم گذارند و بالای آتش بیالم [illegible]

در استعمال یکبار از آن [illegible] باجداست [illegible]

در برای جراحت کام مفید است و [illegible] عاقرقرحا [illegible]

مصطکی بگیرند [illegible] کنند یک نوع [illegible] در [illegible]

[illegible]

نوشتر بوطه نهند و بعد سرپوش گذارند و گلی از رمانی در شکسته گیرند و آن را بمرار
آب کرده تنقیه نمایند بریزند و بعد خلط کنند گرد آن شکسته را خوب تحریک
وانیف طلا ... ... از شکسته بر آورده و در روغن گیرند و باد بر دو روغن
و دیگر اد ... [در حاشیه: و نا دیده در] ... این عمل کنند باشد این عمل ترکیب در این حال
جراحت تکرر شده بست و تنقیه دیگر بعد از تحلیل کنند اگر نیز
بینه بینند طلا را و آن را از اجسام غریبه و غیره در آن پاک سازند
تا از آن گرد را با آن اجزا بیک بهره سیماب باشد تا مساوی القوام گردد
و در آن آنگاه در یک بهره نمک سیماب اندازند تا تنش زور متصل در
گل سحق نمایند پس در چینه بقدر یک چینانک در آن اندا اخته
باز بیاورند در گل نمایند تا بتدارک شد و قدری از آن بر سر دو ران
در لفافه ... سرخ گردد و از ترشی و کثوفت پاک

بر بینی اندود و خوارشت نیز فرمود [illegible] ما هی سقا [illegible]
قرص [illegible] بنهند کرسنه [illegible] خلاف [illegible] و دیگر از اسب [illegible]
مداکه در بیمرض [illegible] وبا [illegible] و النسا [illegible]
شد و بر [illegible] که [illegible] بعد از [illegible] باشد و امات [illegible] باشد
کوفته و در روغن [illegible] بنجید بسازند و بر موضع الم بنهند و لازم است
که در استعمال ادویه ایمرض که مشتمل بلادر [illegible] باشد
خواه در [illegible] خواه [illegible] استعمال [illegible]
و مرطبات ظاهرا و باطنا نمایند که موجب حدوث [illegible] متقاضی
و لقوه و فالج و ارتعاش و تشنج ضعف [illegible] که علاج آن [illegible]
باستعمال آن ادویه حاره یابس [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] در [illegible] باشد

[illegible]

امراض اعضای منی و انواع آن

اعلم [illegible] [illegible] تمام اعمال [illegible]

بعض [illegible] استعمال شیئی [illegible] رطب نماید و از

عسل [illegible] و از [illegible] رطب و بارد [illegible] اغتسال فرمایند

والله [illegible] معالجه این مرض از ابتدا تا انتها در [illegible] و حصول [illegible] تمام

بس الطریقه [illegible] چون معلوم شد که کیفیت این مرض متعلق

بماده منویه و در حین حصول این کیفیت [illegible] تحلیل [illegible] ماده

منویه [illegible] جواهر [illegible] مستوفت است باید که [illegible] عضوی و [illegible] خلطی

[illegible] داخل است [illegible] بکیفیت این مرض گردد لهذا السبب

[illegible] اخلاط [illegible] سوء کیفیتی که باعث شود در اخراج آن

حاصل [illegible] چون در معالجه این مرض تقلیل ماده منویه منظور شد

و ماده منوریه را ببرد

مثل اخ اخلاط ثقیله [illegible] و از آنجا

که این مسهل [illegible]

دیده حاجت [illegible] مجفف [illegible] مرض [illegible]

کم افتد و از [illegible] باید [illegible] این مرض [illegible] رطوبات [illegible]

بود و اینجا حب السلاطین در باب استفراغ ماده این مرض [illegible] جا است

اگر چه وجه [illegible] آن [illegible] که بیان آن [illegible]

ماده خون غالب [illegible] ابتدا اول فصد کرده [illegible] حب السلاطین

بترکیبی که بعد ازین ذکر یابد [illegible] و بعد از مسهل [illegible]

و [illegible] تمام بیند و اگر در فراغ [illegible]

[illegible] بیند و بعد استعمال مسهل [illegible]

انزلی

۳۶

نند در حین استعمال ظهور اثار م

... که یطلاب سم ان ... ره در او ... بخارات آمیخته باشند

... با قند ... صبابها ... بگوفته بالای ان ... تا بند ... تواتر

ابزار ... که موجب ... اخراج لعاب ... و ... تنقیه کند از

اوساخ و تعفونه اصول و عمور اسنان و تسکین ... قروح دهن

قلاع شدت کند و مریض متحمل آن نباشند استعمال آن ادویه ترک کنند

... دار ... و ابلا در باشند جوزات نخورند و نخورد کافی ... دهن

... دارند و خوردن ... در جمیع ادویه مذکوره در حین قلاع ...

و برای تنقیه اصول ... سیماب ... سیم در دهن نگاه دارند

... را آورده ... خاکستر ان را انگشت ... در میان

... قلاع فرو ... و اخراج سیماب ... از اصول

استانی جمع شده باشند [illegible]

بجنبد [illegible] در الی را کر

سلم [illegible] تسقید بایب تسقید

و بنج و حار [illegible] از ان سعد و بالذی [illegible] محقق باشند

و سفوف [illegible] زرور و دیگر [illegible] تسقید نیز استعمال

کنند و اگر باستعمال این ادویه ورم لثه زوال نیابد فصد [illegible] رگ

بکنند و بار [illegible] لثه زلو اندازند و در بعضی اوقات بعد استعمال ادویه

مخصوصه این مرض که مذکور شده اند کیفیت احتراقی در اخلاط پدید آید در [illegible]

بدن به تیزی زند و در آن اوقات ملایم آید که اول فصد [illegible] تمام

کنند و بعد از ان مسهل بطریق یونانی [illegible]

علامات [illegible] بند بند که در صورت قلع [illegible] ادویه [illegible]

[illegible] ١٦١٦

... [illegible] ... احتراق خلطی تیز که بعد

[illegible] موجب [illegible]

... [illegible] ... تفاصیل

که استعمال چوب چینی در حین ظهور احتراق نبوده اند بلکه مستعد ترقی بعد

استعمال مسهلات بطرز قواعد یونانیان و استفراغ تنقیه در ازاله مرض

بغایت مفید است مگر در حین ظهور آثار احتراق چون اکثر احتراق خون

لیکن که از چوب چینی از ضماد و بر عادت موافق قواعد لازم است

ذات ... احتراق می شود برد استعمال آن جسارت نتوان کرد که در بعضی

اوقات ... می کند چنانچه مشاهده رفت که طبیبی شخصی را که به مرض

... را با ... مرض ... بخور چوب چینی بطریق تشریق داد و در گاه

در ... آثار زیاده احتراق ... استعمال کرد و آن کس فوت شد

وچند بار بعلت سرطان گرفتار گردید و بهم ضعف برزخ یا بخور افواه

عوام ... نفع نمیشد و بهمره ... شد

استسقای ... از ... السلم طریق برای رفع آن

اینست که ... از مقتضیات خون که اکثر البدیهه و رطوبت باشند

در موافق با دو کود او به باشند و استعمال کود انجا به ترتیب ماده استسقا

نمایند یکی شیره آن مرج تاثیر که بسیار منفعت میشود و نسخه از یکی که

ونند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هریک یک با وانار شیره

با در خبو یه سر بهو که هریک نیم باو براده چوب آبنوس براده چوب [illegible] کنند

هریک نیم اثار ریزه یکجا با ربیع فستق صندل ... و در

سنج توله افیون و ولایتی سه توله ... مقدار ... کنند و بقدر

تحمل طبیعت استسقای نمایند و اگر ... نفعه مطلوب باشد ... [illegible]

مذکور که رنگ ... بنوشند هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه

بقدر [illegible] سطور [illegible] تا شش ماه [illegible] استعمال چهار [illegible]

الخمیر [illegible] آن بر آرده [illegible] سوده بنوشند در ظرفی [illegible] که

معمول از این هند [illegible] آن را از اطرافی نود دانه [illegible] ابتدای [illegible]

حب النفع است [illegible] اسهال السوداء و قوة الصبا [illegible]

و بنوشند قصب الذریره و [illegible] خراسانی و خربق و پوست درخت نیم

و پوست هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی [illegible]

و پوست بلیله [illegible] کوفته کرده در ظرفی گلی نو دارند

و روزی [illegible] یک دام بخته از آن گرفته در ظرف گلی دیگر [illegible]

بجوشانیده تا آنکه آب بقدر [illegible] دام بخته باقی ماند بعد از آن

بعد از آن آب صاف کرده یکدام شهد خالص آمیخته بنوشند.

و اقتصار عذار بر زبان کنیم و دال بر نیک است اجمر کنند و در جمیع اعضا دور

بطن [illegible] نی نفخا بهداد [illegible] بسرای ابادراه فی

مرض آکله و ابتدای [illegible] بنده آن امثال ان

[illegible] را از کیفیت نور تجربیت داده از غرائب ادویه گشته بوده بارها

کرده است و بغایت مفید یافته و چون ذکر ابتدای [illegible] در ترکیب حا

س بنی بیت و در ان الصاق آوان حادث نشده بود بهتر انکه

علامات آن نیز و اسباب اول حدوث آن هم در ان کتب مرسا

نتوان یافت مگر افضل اطبا متاخرین داود انطاکی در کتاب

تذکره بسبب ذکر آن باجمال نموده است و علاج آن باستعمال چوب چینی

نموده [illegible] بسبب تجربی در یافته است استقصا

از علامات و اسباب آن ذکر نمائیم و گوییم که ظاهر اینکه [illegible] حبیب

حدوث نشده بود نبود از جهت آن نیز این مرض انتقال آنست
از نقل بمرد دیگر یا زن دیگر نیز از یا قبل کنند و دانند که این امر لازم نیست
بلکه این مرض ثانی انتقالی حادث نشود چه اگر این حال لازم بودی حدوث
آن در اول امر که جز صورت نیستی اما اینقدر البته توان گفت که
که در اکثر این از احد المریضین خواه زن باشد خواه مرد منتقل
آخر می شود و در واقع ضرور نیست که از زنی که این مرض داشته باشد
بمرض منتقل بمرد شود یا بالعکس بلکه بسبب آن در اول امر حاصل شد
مرض اعضاء تناسل مرد و زن است بحسب خلقت یا بسبب مرض
زن مثل رطوبات عفنه رحم یا سرطان رحم یا طمث یا نفاس یا بسبب
مرض مرد مثل قرحه داخل احلیل و قرحه مثانه یا قرحه کلیه و در صورت
بسبب التهاب فراخ انلس منتقل شد باین مرض مریض نباشد

و در منفعل الیه موجب حدوث این مرض گردد و علامات آن لیس در
اول امر احساس حرکتی مشابه به دبیب نمل در بدن خاصه در وقت
بر آمدن تابش آفتاب به بدن که به عکس از حرکات و بعد از آن بر آمدن
بثور و انتشار تناسل در خارج یا در مجاری بول و در داخل احلیل و
جاری شدن مایعه عفن از آن بثور و دراز شدن آن بثور از سر
طرف بطور سعفه لی اگر تنقیح یابد و مستقرح شود و بر بنا بودن [illegible] را
مثل دیگر قروح و جریان آب بسیار بود و گاهی آب بقدر جاری شود
که تا ساق یا قدم برسد و از خواص این مرض این بثور است که با ستعمال
مراهم مندمل شود و از علامات این بثور این است که سفید رنگ باشد
و آبی که از آن بر آید گرمی آن مریض را محسوس شود مثل گرمی آب
خاکستر نیس [illegible] در تمام بدن خاصه در سر بثور سرخ رنگ بر آید و

بر آمدن بثور پدید گشتن و سوزش دبابا از خواص این مرض است بعد از آن وجعی
بجز تمام مفاصل بهم رسد بعد از آن بثور تمام بدن منتشر شود و بثور تقرح
و بکار در دام بلکه از هر جانب دراز شود تا رطوبت رقیق از آن جاری
شود دائم صدیا دارای اما بار دیر مسح کنند باز هم آن مقام تر ماند و نشود
لکن است و با متعفن شده رطوبتی از آنها جاری شود و لون زاج
و فیدم سیاه گردد متقرح گشته و در بعض اوقات وجعی در عظم الانف
پیدا شود و هر دو ورمی در داخل یا خارج الانف ظاهر گردد و متقرح گشته
عظم الانف متعفن سازد و قطره در عظم انف بهم رسد و گاهی
در حنک ورم پیدا آید و موجب سوراخ در آن موضع گردد و مانع کلام
و نوشیدن آب و طعام خوردن شود و در اکثر اوقات در این مرض شقوق
در دست و پا و گاهی در بدن عقده و غده پیدا آید و در آخر مرض حالتی

باید بنا به حمی که شکایت کنند که گویا ابر او را آفتاب گرم یا تب
آتشی زننده اند و از پیری آن حرارت اشتها دیگر دو در این حال بوی
غالب آید و گمان برند که اسکنجبین بر فوق است و استعمال غلبه کنند و گاهی
موجب نفث الدم شود و مدام در حلق وجعی خفیف یابد که موجب خسر
بلغم زرد و دود در ریاه و نورتین استسقا بهم رسد و تفصیل دیگر نفث
آن در رساله عربیه کرده ام و در اینجا بهمین قدر اکتفا رفت در رفع تمام
عوارض مذکوره از دو به مسطوره حاجت دوای سمیه خالی از خوف صعبه
بی ضرورت شدیده استعمال نتوان کرد که بعض احیان موجب
احداث جنون و خناق و نفث الدم و خفقان و قلق شدید میگردد
و بر نفس یا ضعف از آل مرض خود بسبب عروض این اعراض و تکلیف
قلق و قطع نظر از مشک حصول صحت با طبیب عداوت بهم رسانند

۳۳۵

ملاوه او دشمن حرکتش میدانند هرچند مدار طب در معالجه تمام امراض بسبب

ممانعت از مغویات و مشتهیات فی تلطیف احتما که موجب اکثر مخالف

تهیم نفوس است بر عداوت است لکن بدت احتماجوئی در بعض مرض بسبب

زمان آن مدید است و معالجه آن خالی از تحمل تعب نیست لهذا در بنا

ذات مریض با طبیب نسبت بعداوتی که در معالجه دیگر امراض بهم رسد

متغیر باشد که در مرض تا زمانی دراز باید که حموضات و لبنیات

از بر ترشیح محرق با خلاط و قوای که بارده رطبه و از خوراب و از بلوار

شدید البروده و الرطوبت و از خل بر بار و از خفتن در شبنم خاصه

ایام برشگال پرهیز لازم است و در صورت استعمال آن نکس مرض

هم رسیده طبیب را ممانعت استعمال آن لازم و مریض را ترک

[illegible] قدری دشوار و اینها موجب نزاع فیما بین این چند سطور

در معالجه بادفرنگی بی حد صحیح ملکتاب در یک مجلس بتجربه قلم آمده فی
عبارت بطور رسم نقل نمایند اگر زیاد از اسباب و ملایمات و معو
این مرض خطائی رفته باشند اصلاح نمایند با عقوبت باشد اما کیسه
مسهل حب السلاطین لیس بهترین صنعت آن آنست که نیم باد
حب السلاطین متعفن را در دو نیم آثار سیر نهاده تا وقتی که بسوزانند تا
انعقاد رسد بعد از آن حب السلاطین را ... دانات بمکر
و دو بار دیگر بهمین دستور دیگر بقدر مسطور حب بس داده با
گرم بشویند و بعد از آن بر ده مساوی آن را آورده در کاغذ
بگویند تا دسومة آن در کاغذ منکشف گردد و بار بار آتش تحمل نماید
تا دسومة آن بنهایت قلت رسد آنگاه حب السلاطین را
وزن آن مویز منقی بار گرده کوفته حبها برابر نخود بسته

و بعد دو گرم تا طبیعت استعمال نمایند و بعد از آن آب نیمگرم بنوشند

بعد از آنکه عمل مسهل تمام شود حسب الله با جوزات لی شنرینی و ترکیب

دیگر این است که چهار مثقال از آن حب السلاطین مدبر کوفته گرفته

با دو دام سوم سفید که آن را در چه دام روغن گاو گداخته باشند و از

آن پس فرو داده مزوج نمایند و خوب بپزند تا مستوی القوام گردد

از آن بعد چهار مثقال تا یک ماه بخورند و بعد از آن آب

نیمگرم بعد از آن دست استعمال کنند تمام شد بروز شنبه

دوازدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۴۲ هجری

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنه کارم

نویسنده ... غلامحسین